



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدنولوژی

<https://naghd.com>

جنبش انقلابی و مبارزه‌ی طبقاتی

به مناسبت روز جهانی کارگر

کمال خسروی



اردیبهشت ۱۴۰۲

در پاره‌ای از ارزیابی‌ها و واکاوی‌های جنبش انقلابی جاری جای مفاهیم طبقه‌ی اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی خالی است. از منظر دو نوع نگاه و رویکرد، حتی نفس «جاری» و «انقلابی» نامیدن این جنبش دور از «واقع‌بینی» و انکار «واقعیت» تلقی می‌شود. کوشش این جستار کوتاه:

یک: واکاوی رابطه‌ی انتظار «واقع‌بینی» از یک‌سو و غیبت مفاهیم طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی در این‌گونه از ارزیابی‌ها، از سوی دیگر؛ و

دو: طرح پرسش‌هایی پیرامون نقش و جایگاه طبقه‌ی کارگر و جنبش کارگری در جنبش جاری است.

نگاه نخست، همانا رویکرد نگرورز/تماشاگر، با نگاه از پنجره‌ی اتاق کار یا خانه، از راه دور یا نزدیک، یا با نگاه از روزنه‌ی اخبار دنیای مجازی، جاری بودن جنبش را انکار می‌کند. نگاه دوم، همانا رویکرد واکاوانه/«جامعه‌شناختی»، هم در انقلابی نامیدن جنبش تردید دارد و هم در جاری بودن آن. نگاه نگرورز **بی‌واسطه** چیزی برای تماشا نمی‌یابد و بناگزی ادعای جاری بودن جنبش را گریز از «واقع‌بینی» ارزیابی می‌کند یا دست‌کم انتظار اعتراف به افول جنبش را دارد. نگاه واکاوانه **باواسطه** چیزی برای ارزیابی و واکاوی نمی‌یابد و بناگزی و بنا بر قیودات یا دست‌کم دغدغه‌های پدیدارشناختی، چاره‌ای جز انکار جاری بودن و به‌ویژه انقلابی بودن جنبش نمی‌بیند.

در برابر این‌ها، رویکرد انتقادی، رویکردی از جایگاه و منظر کنش‌گر/مداخله‌گر فعال، می‌کوشد با واکاوی علل و زمینه‌های غیبت مفاهیم طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی در ارزیابی جنبش، از مشروعیت جاری و انقلابی بودن آن، دفاع کند. نگاه از این منظر، نگاهی از درون، نگاه جنبش به خود جنبش است و در هر موقعیت و وضعیت، چه تدافعی و تهاجمی و چه منتظر و فرصت‌جویانه، نمی‌تواند منکر وجود و جریان خود باشد. از منظر کارگر یا انسان تهی‌دستی که از سر فقر کلیه یا قرنیه‌ی چشمش را می‌فروشد یا از درماندگی مطلق دست به خودکشی می‌زند، از منظر دانشجو، معلم، پزشک، پرستار، نویسنده، وکیل، روزنامه‌نگار یا دگراندیشی که در سیاه‌چال‌های رژیم سرکوب‌گر و جنایت‌پیشه زیر شکنجه است، کسی که یک پایش در خانه و پای دیگرش در زندان است، از منظر زنی که در مبارزه‌ی شجاعانه و روزمره برای بدیهی‌ترین خواست انسانی‌اش، همانا آزادی پوشش، باید به توهین و تعرض و تجاوز و نقص‌عضو و حتی مرگ تن دهد، و از منظر آن‌که در داغ عزیزانش شب و روز ندارد و در تب و تاب دادخواهی می‌سوزد، گواهی‌اش به جاری بودن جنبش اعتراف به وجود خود است.

بی‌گمان رویکرد انتقادی بُعدی به‌ظاهر «مبلغانه» و به‌اصطلاح «تهییجی» نیز دارد که در حقیقت پی‌آمد ناگزیر بعد جانب‌دارانه‌ای است که خود، از تأکید بر هستی‌شناختی اجتماعی وجود جنبش منبعث می‌شود. این بُعد می‌تواند از سویه‌های گوناگون آسیب‌پذیر باشد و نسبت به این آسیب‌پذیری باید هوشیار بود. نخست از سوی دو رویکرد پیشین که ممکن است برای انکار اعتبار رویکرد انتقادی بکوشند آن را به‌گرایش صرفاً «تبلیغی/تهییجی» و بنابراین ایدئولوژیک کاهش دهند. دوم از جانب گرایش‌هایی که رویکرد انتقادی کوچک‌ترین وجه اشتراکی با آن‌ها ندارد: الف) افراد و گروه‌هایی که با هیجان‌زدگی و هیجان‌آفرینی مصنوعی می‌خواهند با جاروجنجال رسانه‌ای و مجازی دوام و فوران دائمی جنبش را برجسته کنند، زیرا وجود و هویت خود آن‌ها چیزی بیش‌تر و فراتر از این هیجان‌زدگی نیست. این‌ها با نخستین فروکش «خبر»ها نومید و سرشکسته بالاخره صحنه را ترک می‌کنند، زیرا نه دخالتی فعال در جنبش دارند و نه حرکت نیروها در اعماق جامعه را می‌بینند. ب) سوداگران و بندبازان سیاسی که تنور داغ «خبر»های جنبش — بدون کوچک‌ترین هم‌دلی و همراهی واقعی با کنش‌گران حقیقی آن — فقط وجه‌المعامله‌ی زدوبندهای سیاسی‌شان و «کالا»یی است که می‌کوشند آن را در بازار مکاره‌ی قدرت و در دکان‌های «دمکراسی» و «حقوق بشر»، بنا بر منافع خود و منافع خریداران‌شان، بفروشند. وظیفه‌ی رویکرد انتقادی بی‌گمان روشن‌گری پیرامون این دو گرایش و ستیزه‌ی آشتی‌ناپذیر با آن‌ها نیز هست.

مفهوم‌های تازه

بی‌گمان انگیزه‌ی انتقاد به فقدان مفاهیم طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی در این‌گونه واکاوی‌ها انتظار دیدن کلیشه‌های تکراری و رج‌زدن‌های ملال‌آور درباره‌ی رویدادهای انقلابی و تاریخی در قالب پوسیده‌ی نسخه‌برداری‌ها و خاطره‌ی نوستالژیک خواننده‌ها و شنیده‌هایی بریده‌بریده در این واکاوی‌ها نیست که حتی واجد دانشی تُنک‌مایه نسبت به رویدادها نیستند. برعکس، واکاوی و ارزیابی جنبش کنونی با اتکا به مفهوم‌سازی‌های تازه، مادام که سازگار و استوار و منسجم‌اند، یا بازآفرینی مفاهیم موجود در معنا و پس‌زمینه‌ای تازه، در پرتو میراث پُربار نقد اجتماعی و تاریخی، از زمان مارکس تا امروز، حتی با تکیه بر پژوهش‌های نظری برجسته‌ی دانشگاهی، کاری بسیار پسندیده و بی‌گمان ضروری است. مسئله اما این است که اگر این واکاوی‌ها نمی‌خواهند مفاهیم طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی را از نوعی هستی‌شناسی اجتماعی یا شیوه‌ی تولید هستی اجتماعی استنتاج کنند، اگر به شیوه‌ی تولید و بازتولید هستی اجتماعی و به درک مارکسی ماتریالیسم تاریخی عنایتی ندارند، اگر نمی‌خواهند با اطواری «روشن‌فکرانه» و «آکادمیک» و به پیروی از اختراعات اجباری صنعت رساله‌نویسی، از دستگاه مفاهیم مارکسی و مارکسیستی پرهیز کنند،

حتی اگر اساساً مفهوم طبقه‌ی اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی را ابزار مفهومی و تحلیلی مناسبی نمی‌دانند، باید نسبت ارزیابی خود را در ربط با این مفاهیم و بی‌نیازی دستگاه مفهومی خود را از آن‌ها، مستدل سازند. ارزیابی جنبش با توسل به تضاد و تقابل مدرنیته و سنت یا «دمکراسی» و استبداد، اگر قرار نیست جای‌گزین تحلیلی طبقاتی شود و یا رقیبی برای مبارزه‌ی طبقاتی باشد، باید جایگاه طبقات اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی را در دستگاه مفهومی خود روشن کند و اگر قرار است از آن‌ها بی‌نیاز باشد، باید بتواند توضیح دهد که ابزارهای مفهومی دیگر، مثلاً الگوسازی‌های جامعه‌شناختی یا ابزارهای گفتمانی، چگونه می‌خواهند جای هستنده‌های پایدار و اجتناب‌ناپذیر اجتماعی و تاریخی را پر کنند. زیرا، ساحت‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک هستی اجتماعی — حتی زمانی که اکراه این رویکرد در استفاده از مقوله‌ی «ایدئولوژی» چنین قدرت‌مند باشد و حتی اگر ساحت‌های بدیلی با عناوین و نام‌هایی دیگر برای سپهرهای اجتماعی تعریف کند — تنها با اتکا به میل و اراده و «آگاهی» منادگونه‌ی افراد جامعه قابل تبیین نخواهد بود. حتی جامعه‌ای که در آن جدال بر سر تضاد و تقابل سنت و مدرنیته یا «دمکراسی» و استبداد است، نمی‌تواند خود را در فضایی تهی تولید و بازتولید کند و بدون تولید و بازتولید زندگی اجتماعی، مناسبات قدرت و مفصل‌بندی‌های ایدئولوژیک به حیاتش ادامه دهد. اصطلاحاتی مانند «جمهوری آخوندی» یا «خمینیسم» بی‌گمان می‌توانند توصیفی قابل نمایش یا تجسم از واقعیات اجتماعی ارائه کنند، اما بدون توضیح رابطه‌شان با حوزه‌های تولید و بازتولید زندگی اجتماعی فوق، کمکی به درک منطق تطور اجتماعی و تاریخی نمی‌کنند و در تبیین و بازنمایی انتقادی آن ناتوان خواهند بود.

مسئله در این جا مقدمتاً بر سر گزینش یا اولویت دستگاه‌های مفهومی نیست — و گزینش من روشن است و نیاز به تکرار و تأکید ندارد — بلکه بر سر اهمیت مقوله‌ی طبقه‌ی اجتماعی و جایگاه آن در مقام گروه‌بندی اندام‌وار یا ارگانیک اجتماعی و به‌مثابه هستنده‌هایی اجتماعی و تاریخی، در دستگاه مفهومی است؛ حتی دستگاه‌هایی که لزوماً از ماتریالیسم تاریخی مارکسی پیروی نمی‌کنند، از مقوله‌ی طبقه‌ی اجتماعی بی‌نیاز نبوده‌اند، چه استوار بر درکی ذات‌گرایانه از طبقه‌ی اجتماعی، چه منتج از تأویلی هستی‌شناختی و چه صرفاً به‌مثابه ابزاری جامعه‌شناختی، زیرا **هویت‌پذیری پایدار گروه‌بندی‌های اجتماعی و تاریخی** — چه «گفتمان» نامیده شود و چه «ایدئولوژی» — بدون این مقوله یا هم‌تا و جای‌گزینی برای آن، امکان‌پذیر نیست. حتی گفتمان آکادمیک/بورژوایی نیز منعی در کاربرد اصطلاحاتی مانند «نبرد بر سر کار» (Arbeitskampf) در تناظر با «نبرد طبقاتی» (Klassenkampf)، یا «مشاجره بر سر کار» (Labor Dispute) در تناظر با «مبارزه‌ی طبقاتی» (Class Struggle)، یا «کشاکش بر سر کار»

(Conflit de Travail) در تناظر با «نبرد طبقاتی» (Lutte des Classes)، نمی‌بیند؛ و اگرچه زبان‌های انگلیسی و فرانسوی از کاربرد واژه‌ی «نبرد» پرهیز دارند و با استفاده از واژه‌های «مشاجره» و «کشاکش» آن را «متمدنانه» تر می‌کنند، اما همه‌ی این اصطلاحات حوزه‌ی معنایی واحدی دارند و به بخش حقوق عمومی کار و مبارزه‌ی جمعی کارگران متعلق‌اند. از سوی دیگر، بدون مقولات طبقه‌ی اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی از رابطه‌ی سپهرهای سیاسی و اقتصادی در فراخنای اجتماعی و تاریخی چه چیز باقی می‌ماند جز قصه‌ها و افسانه‌هایی ابلهانه درباره‌ی تاریخ زندگی پادشاهان و «مردان بزرگ تاریخ»؟ در واکاوی‌هایی که بدون ارجاع و استناد به مبارزه‌ی طبقاتی صورت می‌گیرند، به‌ویژه آن‌ها که داعیه‌ی جانب‌داری از چشم‌اندازی رهایی‌بخش دارند یا به زبان‌ها و تأویل‌های گوناگون خود را «چپ» معرفی می‌کنند، ناروشنی ارتباط سپهر سیاسی و سپهر اقتصادی جامعه، در نهایت آن‌ها را ناگزیر از تصدیق و جانب‌داری از وضع موجود می‌کند. تعیین تکلیف نکردن با شیوه‌ی تولید و بازتولید مادی در جامعه و اسطربلاب‌های نظری برای پرهیز از اظهارنظر صریح در این زمینه، سکوتی است با صدایی بلند که گوش تیز سپهر ایدئولوژیک بهتر و بیش‌تر از هر سپهر دیگر شنونده و مشتاق شنیدن آن است. سکوت درباره‌ی استثمار سرمایه‌دارانه، با داعیه‌ی آزادی‌خواهی در سپهر سیاسی فقط دعوت و خوش‌آمدگویی به ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» برای پرکردن این جای خالی و تبدیل خود به صدای آشکار این سکوت است. کشاکش منافع و گرایش‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بین «گروه»های متضاد در فضایی تهی و بی‌دغدغه رخ نمی‌دهد، چنان‌که بتوان در حوزه‌ی سترون، حاشیه‌ای امن برای بحث‌های زبانی، گفتمانی و فرهنگی ساخت. این فضای «امن» و پالوده، خواسته یا ناخواسته به معنای تأیید وضع موجود و سلطه و استثماری اقتصادی است که نظریه‌ی به‌اصطلاح «رهایی‌بخش» در حوزه‌ی سیاست داعیه‌ی مخالفت با آن را دارد. ایدئولوژی طبقات دیگر، به‌ویژه ایدئولوژی خزنده و افسون‌گر «طبقه‌ی متوسط» با کمال میل امنیت مصنوعی و فرانمودین این فضای سترون را تأمین می‌کند. پناه بردن به واکاوی کشاکش‌ها و تضادهای اجتماعی، مثلاً به یاری تضاد و تقابل بین سنت و مدرنیته یا «دموکراسی» و استبداد در حوزه‌ی صرفاً سیاسی یا فرهنگی، نهایتاً به از دست رفتن محتوا و اعتبار رادیکالیسم سیاسی راه خواهد برد.

بهترین نمونه برای نتایج محافظه‌کارانه و عمدتاً ناخواسته‌ی غیبت مبارزه‌ی طبقاتی در واکاوی جنبش زنان یا جنبش‌هایی است که کانون آن‌ها محل اشتراک و تقاطع (Intersection) هویت‌های گوناگون است. غرض به هیچ‌روی انکار ویژگی‌های فراطبقاتی این جنبش‌ها یا تقلیل آن‌ها به ایدئولوژی طبقاتی نیست. **درست برعکس**. فقدان مقولات طبقات اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی در ارزیابی و واکاوی این جنبش‌ها

زمینه‌ی تسلیم ناخواسته‌ی آن‌ها به ایدئولوژی طبقات رقیب را فراهم می‌کند و از این طریق رادیکالیسم آن‌ها را، هم علیه وضع موجود، یعنی علیه رژیمی به‌غایت سرکوب‌گر و ارتجاعی زایل می‌کند، هم از توان ایستادگی آن‌ها در برابر بدیل‌های ستم‌گرانه و استثمار‌گرایانه‌ی دیگر می‌کاهد، و هم، مهم‌تر از هر چیز، چشم‌انداز رهایی‌بخش آن‌ها را در نظامی **پس‌اسرما** **یه‌دارانه** تیره می‌سازد. جنبش «زن، زندگی، آزادی» که از زاویه‌ی تعریف «زن» دچار **بیش‌تعینی** است، تعریفی که بی‌هیچ تمایزی دربرگیرنده‌ی زن مبارز زندانی در جمهوری اسلامی از یک‌سو، و زن سخن‌گوی هارترین نظام‌های سلطه و استثمار و ارتجاعی‌ترین ایدئولوژی‌های مردسالارانه و ضد زن، از سوی دیگر، است، چگونه می‌تواند بدون یاری مقولات طبقه‌ی اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی از این بیش‌تعینی رها شود؟ بدیهی است که جنبش زنان بنا بر هویت فراطبقاتی خود نمی‌تواند و نباید مبارزه برای تحقق خواست‌های خود را به حل و فصل تضادهای طبقاتی موکول کند یا در انتظار تحقق خودبه‌خودی آن‌ها پس از حل تضادهای طبقاتی باشد. اما بدون رویکردی طبقاتی چگونه می‌تواند با مقاومت در برابر تهاجم ایدئولوژی بورژوازی، به‌ویژه ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» و ایدئولوژی‌های لیبرال، رادیکالیسم خود را حفظ کند؟ مهم‌تر از آن، این جنبش چگونه می‌تواند در فضایی فراطبقاتی بدون اتکا به سویه‌های رادیکال مبارزه‌ی طبقاتی هژمونی رویکردی رادیکال، پی‌گیر و انتقادی را تأمین کند که تا پایان، به‌ویژه پس از غلبه بر طبقات مسلط کنونی، در برابر سویه‌های ستم‌گرانه و مردسالارانه‌ی طبقه‌ی حاکم نوین توان ایستادگی داشته باشد؟

فراطبقاتی بودن جنبش زنان در عطف به بُعد جنسیتی آن، به‌معنای **فراتاریخی بودن** این جنبش نیست. همین تاریخت و مقید بودن جنبش به شرایط اجتماعی و تاریخی مشخص، ضرورت آگاهی به رویکردهای طبقاتی در درون جنبش و مبارزه‌ی طبقاتی در قلمرو ایدئولوژی و تئوری را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

«غیبت» کارگران

یکی از دلایل غیبت مقولات طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی در این ارزیابی و واکاوی‌ها، استناد به «غیبت» یا حضور «کم‌رنگ» کارگران و جنبش کارگری در این جنبش است. به «غیبت» ظاهری کارگران و چندوچون آن در ادامه‌ی این نوشته خواهیم پرداخت، اما پیش از آن باید دید انگیزه و زمینه‌های نظری این‌گونه ارزیابی‌ها برای استناد به غیبت کارگران چیست. علت اصلی در اساس توسل به همان کاستی‌ای است که این ارزیابی‌ها با انتسابش به درک مارکسی از نقد اجتماعی و تاریخی، از دخیل کردن مقولات طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی پرهیز می‌کنند، همانا درکی از طبقه‌ی اجتماعی که آن را فقط با اتکا به بُعد اقتصادی و

صرفاً جایگاه اعضای طبقه در تولید و بازتولید زندگی مادی تعریف می‌کند و ابعاد سیاسی و ایدئولوژیک را کاملاً نادیده می‌گیرد. تردیدی نیست که دریافت‌های سنتی و تقلیل‌گرایانه از مارکسیسم که در گستره‌ای پُر دامنه بر جنبش کارگری و احزاب و گروه‌های مارکسیستی حاکم بوده و هستند، نقش عمده‌ای در این تلقی ایفا می‌کنند. در هر حال، چه ما این وضع را ناشی از کامیابی ایدئولوژی بورژوایی بدانیم و چه آن را منتج از یاری‌های ناخواسته‌ی ایدئولوژی‌های مارکسیستی تلقی کنیم، ماحصل آن فتح ایدئولوژیک و گفتمانی این ارزیابی‌ها از سوی ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» است؛ آن‌هم در دو وجه: نخست با حذف بخش عمده‌ای از طبقه‌ی کارگر، مثلاً معلمان، مهندسان، تکنیسین‌ها «کارگران فکری»، پرستاران و غیره از طبقه‌ی کارگر و ضمیمه کردن آن‌ها به طبقه‌ی متوسط، حضور کارگران و جنبش کارگری را محو کرده و برای رویکردهای نگرورز/تماشاگر و واکاوانه/«جامعه‌شناختی» غیر قابل رؤیت کرده است؛ و دوم، با تسخیر ایدئولوژیک فضای ذهنی و فرهنگی بخش عمده‌ای از اعضای جامعه، این افراد را بر آن داشته است که خود را بخشی از طبقه‌ی متوسط تعریف کنند و دارای شأن و منزلتی برتر و والاتر از جایگاه «فرو دست» کارگر بدانند، زیرا بنا به این تعریف، کارگر در اساس انسان مزدبگیری است عمدتاً فاقد تخصص و برخوردار از سطح نازلی از دانش و توانایی‌های فکری. ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط» از یک سو موفق می‌شود با محدود کردن طبقه‌ی کارگر به **مردان داس و چکش** گستره‌ی واقعی طبقه‌ی کارگر را به حداقل ممکن و سراسر غیر واقعی در جامعه‌ی امروز سرمایه‌داری برساند و از سوی دیگر با تحقیر «فرهنگی» و دست‌کاری نظام ارزشی و دستوری (نورماتیو)، بخش‌هایی عمده از طبقه‌ی کارگر را به سویی براند که خود تعلق‌شان را به این طبقه انکار کنند.

همین درک، خواهان جدایی **امر صنفی** از **امر سیاسی**، همانا انکار پیوستگی و همدوسی ماهوی سپهر سیاسی و اقتصادی در جامعه‌ی سرمایه‌داری است و فقط به شرط «اقتصادی» بودن یا صنفی بودن خواسته‌های افراد، جنبش آن‌ها را به مثابه جنبش «کارگری» به رسمیت می‌شناسد. به عبارت دیگر، از آن جا که کارگر صرفاً با استناد به بُعد اقتصادی جایگاه خود در تولید و بازتولید اجتماعی تعریف شده است، فقط خواسته‌های اقتصادی/صنفی می‌توانند حضور جنبش کارگری را توجیه کنند و مادام که چنین نیست، نه مقوله‌ی طبقه‌ی اجتماعی مجاز است نقشی در ارزیابی‌ها ایفا کند و نه به طریق اولی، مبارزه‌ی طبقاتی.

معضل این رویکرد اما این است که جدا کردن امر صنفی از امر سیاسی نه به طور اخص و معین در مورد شرایط جامعه‌ی ایران ممکن است و نه به طور اعم در مورد جامعه‌ی بورژوایی. در شرایط کنونی ایران هر خواسته‌ای، حتی بدیهی‌ترین و کوچک‌ترین خواسته‌ها بلافاصله و بلاواسطه با سد سیاسی گروه‌های فشار

یا نهادهای رژیم حاکم برخورد می‌کند و به این ترتیب به‌مثابه خواسته‌ای سیاسی وارد عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی می‌شود. در این‌جا نیاز به تردستی و ترفند ایدئولوژی بورژوازی برای جداکردن امر اقتصادی و امر سیاسی نیست، بلکه سرکوب سیاسی، بدون مجامله و بدون نیاز به بهانه‌های دیگر آن‌را به عهده می‌گیرد. اما در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و «دموکراسی»های غربی نیز، هرچند این نقش به تردستی و ترفند و قدرت بتوارگی کالایی سپرده شده است و بخش تعیین‌کننده‌ای از «خودآگاهی» مزدبگیران را تشکیل می‌دهد و در دقیق‌ترین قوانین حقوقی صورت‌بندی شده است، با این‌حال در شرایط بحران ماهیت خود را آشکار می‌کند. برجسته‌ترین نمونه‌ی آن این روزها در برابر چشمان ما در کشور فرانسه روی می‌دهد.

موضوع مبارزه برای حقوق بازنشستگی، زمان کار در طول عمر است. حتی بنا بر همه‌ی قوانین بورژوازی کار، امری «صنفی»تر از این موضوع وجود ندارد. با این‌حال طبقه‌ی سرمایه‌دار فرانسه که اطمینان دارد در مذاکرات متداول خود با نمایندگان کارگران در سندیکاهای کارگری کوچک‌ترین بختی برای به کرسی نشاندن خواسته‌های خود و طولانی کردن ساعات کار در طول عمر مزدبگیران را ندارد، این امر «صنفی» را به نمایندگان سیاسی خود، به دولت و سپهر سیاسی واگذار می‌کند تا آن‌را به نام «کل مردم» به مزدبگیران تحمیل کند. این‌جا همه‌ی ترفندهای فرامودین ایدئولوژی بورژوازی بتوارگی کالایی رنگ می‌بازند و وحدت بنیادین سپهر اقتصادی و سیاسی آشکار می‌شود. این‌که دولت فرانسه برای تحمیل این قانون حتی نمی‌تواند به شعبده‌بازی‌های پارلمانی تکیه کند و مترسک «ناپلئون» ناگزیر می‌شود آن‌را به زور سرنیزه و «فرمان همایونی» به کرسی بنشانند، فقط پرده‌ای مضحک‌تر از این نمایش منحوس است. این‌جا، حتی تظاهر به ظاهر «دموکراسی» نیز علاج کار نیست.

ابطال رویکرد نگرورز/تماشاگر در چشم‌پوشی از کاربست مفاهیم طبقه‌ی اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی با استناد به «غیبت» فعالیت کارگران کار بسیار آسانی است. با نگاهی شتابزده به عنوان خبرهای همین روزها و فقط ماه‌های اخیر می‌توان سیاهه‌ای بسیار بلند از اعتراضات و اعتصابات کارگری فراهم آورد. [۱] این مجموعه عامدانه شامل مبارزه‌ها و کنش‌های اعتراضی دلاوران، دائمی و سراسری معلمان و بازنشستگان نمی‌شود، تا آشکار شود که «غیبت» کارگران حتی با تعریف سترون و سرودم بریده از طبقه‌ی کارگر هم مصداق و اعتباری ندارد. این‌که رویکرد نگرورز/تماشاگر فقط به دلیل ندیدن «برچسب انقلابی»، منکر وجود جنبش انقلابی می‌شود، جای شگفتی نیست. رویکرد واکاوانه/«جامعه‌شناختی» می‌کوشد در عین گواهی به وجود اعتراضات کارگری، آن‌ها را دست‌کم در عطف به جنبش جاری **ناکارا** قلمداد کند و

از این رو نیازی به کار بست مفاهیم طبقه‌ی اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی نداشته باشد. با این حال دلایلی که چنین رویکردی برای این ناکارایی عرضه می‌کند بی‌اهمیت نیستند. دلایلی همانند:

- تغییرات ساختاری در بافت کارگران یا در سازمان‌یابی صنایع بزرگ،
- دسته‌بندی کارگران به رسمی، غیررسمی، پیمانی، پروژه‌ای، و بنابراین بی‌ثبات‌کاران، و موانع حقوقی و عملی برای جابه‌جایی و مرادده بین این دسته‌ها،
- پراکندگی و فقدان هماهنگی و ارتباط سراسری،
- وجود بخش عظیمی از کارگاه‌ها یا واحدهای تولیدی و توزیعی کوچک با کم‌تر از ۱۰ کارگر،
- نقش سرکوب سیستماتیک، وحشیانه و فراگیر فعالان کارگری.

هویت سیاسی

همه‌ی این‌ها پدیدارهایی مهم و مشروع‌اند و به هیچ‌روی نباید در رویکرد کنش‌گر/انتقادی نادیده گرفته شوند. اما، حتی اگر پرهیز رویکرد واکاوانه/«جامعه‌شناختی» از استناد به مفاهیم طبقه‌ی اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی از این رو باشد که ارتباط بین جنبش کارگران و جنبش جاری فاقد پیوندهای سیاسی است، جنبش معلمان نه دلیلی کافی برای «ناکارایی» با استناد به موارد فوق است و نه در استناد به بُعد سیاسی اعتبار دارد. تأکید صریح جنبش معلمان بر آموزش رایگان، حذف تبعیض‌های اجتماعی، دفاع از دانشجویان و دانش‌آموزان و مبارزات آن‌ها، مشارکت فعال در مبارزه برای آزادی پوشش و حقوق زنان و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و آزادی مبارزان در بند، در صفوف خود و جنبش‌های دیگر، شواهدی روشن برای ابعاد سیاسی این جنبش است.

با این حال، هرچند توجه به بُعد سیاسی، به وارونه، دلیل و گواه انکارناپذیری برای ضرورت رجوع به مبارزه‌ی طبقاتی است، اما موضوع **هویت** سیاسی حوزه‌های گوناگون مبارزه و مهم‌تر از آن، تلاش برای صورت‌بندی و وضوح سیاسی خواسته‌ها، می‌تواند دو پدیده‌ی اخیر را به‌خوبی توضیح دهد:

یک: اقبال — دست‌کم — رسانه‌ای و محسوس بخش قابل توجهی از محافل و فعالان چپ به «منشور مطالبات ۲۰ تشکل و نهاد مستقل صنفی و مدنی»؛ زیرا این «منشور»، به‌رغم همه‌ی کاستی‌های محتوایی و تناقضات درونی — که تاکنون از زوایای گوناگون مورد بحث قرار گرفته و کماکان موضوع بحث است — تلاش آشکاری برای صورت‌بندی **هویت** سیاسی است.

دو: غیبت برخی از جمع‌های کارگری کمابیش سازمان‌یافته و نهادهای اجتماعی و سیاسی (مانند کانون نویسندگان) در این «منشور».

این نکته به خوبی می‌تواند اهمیت رجوع به مبارزه‌ی طبقاتی و حرکت‌ها و پیوستارهای درونی و ریشه‌ای تغییر و تحولات اجتماعی را آشکار و برجسته کند. اگر آن چه را که به‌عنوان فقدان پیوند سیاسی و ارگانیک مبارزات کارگران با جنبش انقلابی، و بنابراین یکی از دلایل کاستی بُرد، کارایی و قدرت ضروری آن، قلمداد می‌شود به معنای فقدان کنش‌هایی (مانند اعتراضات و اعتصابات سراسری و هماهنگ) معنا کنیم که با **اخلال در تولید و تحقق ارزش** بُعد سیاسی جنبش را برجسته و فعال می‌کنند، آن گاه پرسش مهم‌تری در برابر ما قرار خواهد گرفت:

اخلال و انقطاع در فرآیند تولید و تحقق ارزش صریحاً و دقیقاً به معنای به‌هم‌ریختن نظم سرمایه‌دارانه‌ی شیوه‌ی تولید و بازتولید اجتماعی است و حتی اگر آگاهانه برای واژگونی این شیوه از زندگی صورت نگرفته باشد، بی‌گمان شرط انکار و اجتناب‌ناپذیر انقلابی اجتماعی است که می‌تواند به سپری کردن این شیوه‌ی تولید و بازتولید و این شیوه از زندگی راه ببرد. اینک پرسش این است: در شرایطی که سازمان‌یابی سیاسی و صورت‌بندی‌های کمابیش روشن **هویت** سیاسی در جنبش کارگری هنوز قوام و دوام و انسجام و قدرت لازم و کافی را ندارد، آیا می‌توان گفت که جنبش کارگری، چه از دید پیشروان فعال، باتجربه و آگاه آن و چه بنا بر «غریزه»ی توده‌وار طبقاتی‌اش، آماده و متمایل به شرکت فعال در جنبشی انقلابی نیست که هژمونی جنبش کارگری در آن به صراحت تأمین نشده است؟ به عبارت دیگر، آیا این هوشیاری تجربی، آگاهانه و طبقاتی کارگران نیست که از قربانی شدن کارگران برای چشم‌اندازها، برنامه‌ها و آمال طبقات دیگر، و در شرایط کنونی، برای ایدئولوژی «طبقه‌ی متوسط»، پرهیز می‌کند؟ آیا چنین نیست که جنبش کارگری نمی‌خواهد هموارکننده‌ی راه بندبازان و شیادان سیاسی داخل و خارج برای استقرار سازوکار استثماری دیگری با برچسب‌های «شیک» و «مدرن» باشد، در حالی که هنوز دست‌کم امکان در دست گرفتن مهار کار را ندارد؟ آیا حرکت‌هایی درون‌پو و طبقاتی برای تدارک آن قوام و دوام و انسجام و قدرت لازم و کافی، دست اندرکار نیستند؟ آیا پیش‌قدمی جنبش معلمان در تدوین و انتشار «منشور بیست» و عدم تمایل یا آمادگی برخی از گروه‌ها و نهادهای دیگر در همراهی با آن — هر چند نه لزوماً سراسر سنجیده و بدون فرصت کافی برای بحث و بررسی‌های درونی — ناشی از یک‌دست نبودن جنبش معلمان و دغدغه‌ی کمتر بخش‌هایی از آن در عطف به هویت طبقاتی خود، به‌لحاظ اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، نیست؟

پاسخ به این پرسش‌ها و گشودن این گره‌ها برای چشم‌انداز انقلابی و افق‌رهایی در ایران و در منطقه اهمیت حیاتی و استراتژیک دارد.

یادداشت:

[۱]. به‌عنوان نمونه؛ از همین ده روز پیش: اعتصاب کارگران پروژه‌های پالایشگاه‌ها، پتروشیمی و فولاد در شرکت‌ها و شهرهای گوناگون که به‌طور مداوم بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود: «شرکت اکسیر صنعت در پالایشگاه آبادان»، «شرکت آبادراهان در فاز ۲ پالایشگاه آبادان»، «شرکت سکاف در فاز ۲ پالایشگاه آبادان»، «پیمانکاری هخامنش نوروزی و زردادخانی در فولاد آلیاژی یزد»، «پتروشیمی گچساران»، «پتروشیمی کیان در عسلویه»، «دفتر فنی و تست پکیج و کیوسی شرکت سازه پاد پتروشیمی بوشهر»، «پتروپالایش کنگان سایت ۳»، «پتروشیمی سلمان فارسی در ماهشهر»، «پتروشیمی صدف در فاز ۲ عسلویه»، «پتروپالایش شرکت کاین‌سازه در فاز ۳ کنگان»، «پروژه‌ی آی‌جی‌سی دشت عباس در دهلران»، «پروژه‌ی پتروشیمی آپادانا در عسلویه»، «شرکت کیان صنعت در پتروشیمی گچساران (نیروهای پیمانکاری سلحشور)»، «شرکت اکسیر صنعت فاز ۱۴ عسلویه»، «شرکت پارس کیهان پیمانکاری لیموچی و عباسی»، «پتروشیمی دهلران»، «شرکت هیدورسازان در پیمانکاری محسن بویری و اسماعیل باقری»، «شرکت زیما سایت یک»، «پتروپالایش نیروهای مخازن کیان سازه بونوا»، «پروژه سایت ملامین لردگان از گروه مهندس فولادی»، «پتروشیمی بوشهر سایت یک گروه ساپورت»، «شرکت استینال صنعت»، «پتروشیمی بندر جاسک»، «پیمانکاری شجاعی در پتروشیمی کرمان منطقه ویژه سیرجان»، «شرکت آذر فلر شیراز - پتروشیمی هنگام»، «شرکت جهان پارس»، «پیمانکاری دهقان، شرکت ماشین‌سازی ویژه سیرجان»، «شرکت کارن گستر هفشجان، مجری طرح‌های پایپینگ و نصب تجهیزات پتروشیمی‌ها در پارس جنوبی»، «شرکت فولاد صنعت اطلس پیمانکاری اسد بهرامی»، «شرکت فرایند صنعت در طرح یک فولاد آلیاژی یزد»، «پیمانکاری رستم جهانگیری»، «پتروشیمی دهلران - لیلان»، «سوئل سایت یک پتروشیمی بوشهر»، «شرکت جندی شاپور پیمانکاری بهروز صالحی در پالایشگاه شیراز»، «شرکت رستاک پایا فولاد یزد»، «شرکت عمران صنعت پایندان در عسلویه»، «مخازن قشم شرکت آسفالت طوس»، «شرکت سازه پاد در پتروشیمی بوشهر»، «شرکت شب‌دیز صنعت آپادانا در جزیره لاوان»، «شرکت برق و انرژی نفت سپاهان اصفهان»، «شرکت فولاد صنعت اطلس در پروژه میدان نفتی شماره ۲ رگ سفید واقع در گچساران»، «پروژه ان‌جی‌ال ۳۱۰۰ دشت عباس»، «شرکت پناه صنعت در پتروشیمی لردگان»، «شرکت جهان پارس و کارون گستر مس سرچشمه»، «شرکت نفت آفتاب در بندرعباس»، «پیمانکاری کیامرث داوودی در مس سرچشمه»، «شرکت فراسان مس خاتون آباد کرمان»، «شرکت مبین صنعت در پتروشیمی آدیش کنگان»، «عیاق کار پتروشیمی کنگان»، «پیمانکاری کرامت سلحشور در شرکت آی‌جی‌سی در جفیر»، «شرکت سپندگستر سپیدرود در سیرجان»، «شرکت پایا صنعت در پتروپالایش»، «پیمانکاری سیروس حاجی‌پور

در شرکت عمران صنعت فاز ۱۴ عسلویه»، «معدن مس درالو کرمان»، «جوشکاری مخازن پیمانکاری محمد عطایی»، «پروژه‌ای فولاد غدیر نی‌ریز»، «شرکت گندله‌سازی بهاباد»، ...

و طی هفته‌ها و ماه‌های اخیر:

«کارکنان ادارات برق، تهران»، «پرسنل پیمانکاری و قراردادی پتروشیمی بندر خمینی»، «کارکنان مخابرات چهارمحال و بختیاری»، «کارمندان و مخابرات تهران، اصفهان، لرستان، خراسان رضوی، گیلان، یزد، اردبیل، چهارمحال بختیاری»، «کارکنان رسمی نفت در اهواز، شیراز، ایلام، چشمه‌خوش دهلران، منطقه سیری و آغاچاری»، «کارکنان و رانندگان پایانه حمل و نقل شاهپور در اصفهان»، «کارکنان صنعت نفت در پالایشگاه ایلام، پالایشگاه چشمه‌خوش در دهلران و شرکت نفت آغاچاری در استان اهواز»، «کارکنان پالایشگاه پنجم مجتمع گاز پارس جنوبی عسلویه، شرکت فلات قاره قشم، شرکت پالایش گاز فجر جم بوشهر، پالایشگاه گاز ایلام، صنعت نفت اهواز، واحدهای عملیاتی نفت در منطقه سیری هرمزگان، شرکت بهره‌برداری نفت و گاز آغاچاری خوزستان»، «کارگران پتروشیمی عسلویه»، «کارکنان پالایشگاه‌ها و پتروشیمی‌های پارس جنوبی»، «کارگران پیمانی و گروهی از کارکنان شرکت نیشکر هفت‌تپه»، «کارگران کارخانه شرکت شکلات‌سازی داداش برادر»، «کارگران فولاد غدیر نی‌ریز فارس، لوله‌سازی ماهشهر، پالایشگاه ماهشهر، پالایشگاه بندرعباس، فاز دوم پالایشگاه آبادان، پتروپالایش کنگان، سایت ۱ و ۲ پتروشیمی بوشهر، پتروشیمی هنگام، پتروشیمی دماوند، کارخانه کیان تایر، پتروشیمی دنا، شرکت موتورسازان تراکتورسازی تبریز، گروه ملی صنعتی فولاد خوزستان، نیروگاه سیکل ترکیبی آبادان، شرکت اسنوا»، «کارگران کارخانه سیمان سپاهان اصفهان، کارکنان آلومینیوم المهدی بندرعباس، کارکنان مجتمع پتروشیمی کردستان واقع در سنندج، کارگران شرکت پایانه‌ها و مخازن پتروشیمی ماهشهر»، «کارگران پیمانی پتروشیمی چوار و ۴۵۰۰ کارگر پالایشگاه آبادان، کارگران روغن نباتی نرگس شیراز و داروگر تهران»، «کارگران اخراجی شیرین عسل»، «کارگران پتروشیمی بندرامام»، «کارگران بخش آی‌جی‌سی در پالایشگاه دشت عباس دهلران»، «کارگران کارخانه شکلات‌سازی فرمند واقع در کرج»، «کارگران پتروشیمی رازی ماهشهر»، «کارگران سیمان شمال»، «کارگران کارخانه‌ی مس فلز رنگین کرمان»، «کارگران شرکت فولاد سیرجان»، «کارکنان شرکت فولاد کاویان اهواز»، «کارگران فولاد آریا اردستان»، «کارگران نساجی بروجرد»، «کارگران معدن مس تخت‌گنبد سیرجان»، «کارگران و مهندسين شرکت کانرود سازه پتروشیمی چابهار»، «کارکنان شرکت ملی سرب و روی زنجان»، «کارگران فولاد یزد»، «کارگران پروژه‌ای جوشکار پیمانکاری کیوانی در پتروشیمی سلمان فارسی سربندر»، «کارگران پروژه‌ای واحد جی ال شاغل در پتروپالایش دشت عباس»، «کارگران سایت ۱ و ۲ کارخانه‌ی سایپا آذربایجان» و ده‌ها اعتراض و اعتصاب دیگر.